



پرخاشگری روی میز تشریح

نفیسه شهید اول



کارشناسی ارشد رشته فلسفه تعلیم و تربیت

روایت پژوهی

سال ۹۷ در پست کارشناسی پژوهش در اداره آموزش و پرورش منطقه رباط کریم مشغول به کار بودم که یک روز مدیر یکی از هنرستان‌های این شهرستان وارد اتاق شد. از پرخاشگری و دعوای یکی از کلاس‌های مدرسه شکایت داشت و در این باره با من مشورت کرد. تنها راهی که به ذهنم رسید، اجتماع پژوهشی در آن کلاس و وارد شدن به بحث پرخاشگری به صورت غیرمستقیم بود. او هم که قبلاً با کارگاه من آشنا بود، خیلی خوب استقبال کرد و قرار شد هفته آینده روزی را برای ارائه کار به مدرسه بروم و با دانش‌آموزان کار کنم.

روز موعود سر رسید و من به کلاس مورد نظر هدایت شدم. هیچ‌کدام از دانش‌آموزان سر جایشان نبودند. کلاس بسیار شلوغ و نامرتب بود. سلام کردم. آن‌ها که دیدند فردی غیر از دبیرشان سر کلاس حاضر شده است، جویای علت شدند. من هم ضمن معرفی مختصر خودم، در خصوص برنامه اجتماع پژوهشی و ضرورت وجود این برنامه در آموزش و پرورش گفتم و خاطرنشان کردم الان هم تصمیم دارم با هم یک کارگاه مختصر داشته باشیم. دختران از سر کنجکاو برای کار حاضر شدند. ابتدا چیدمان اجتماع پژوهشی را آماده کردیم. من که نمی‌خواستم مستقیم به موضوع بپردازم، از آن‌ها خواستم احساساتی را که در طول روز با آن‌ها مواجه می‌شوند، بلند بگویند و من موارد را روی تخته می‌نوشتم؛ احساساتی مانند «خوش حالی، تنفر، پرخاشگری و غم» عنوان شدند. سپس پرسیدم بیشتر روزها با کدام احساس درگیر هستند؟ با رأی‌گیری «پرخاشگری» رأی آورد.

یک مرتبه بچه‌ها همه با هم زدند زیر خنده. خودشان باور نمی‌کردند؛ مثل این بود که تلنگری به آن‌ها زده شد. پس از آن، خواستم هرکس یک پرسش با کلمه پرخاشگری بنویسد. سه دقیقه فرصت دادم فکر کنند. بعد

پرسش‌ها نوشته شوند.

زهرا: پرخاشگری چیست؟

ملیکا: چه زمانی ما پرخاشگر می‌شویم؟

ریحانه: چطور می‌توان پرخاشگری را کنترل کرد؟

فاطمه: آیا پرخاشگری احساسی طبیعی هست؟

پریا: عصبانیت با پرخاشگری چه تفاوتی دارد؟

سؤالات مشابه حذف شدند. از بچه‌ها خواستم یک پرسش را انتخاب کنند تا در مورد آن گفت‌وگو شود. همکاری بچه‌ها کار را برای من نیز با لذت همراه کرده بود. پس از رأی‌گیری و شمردن رأی‌ها، سؤال شماره ۳ (راه‌های کنترل خشم) انتخاب شد. از ریحانه که سؤال را مطرح کرده بود، خواستم یکی از دوستانش را انتخاب کند. او فاطمه را صدا زد. گفتم جواب سؤال را بدهد. پس از پاسخ وی، مخالفان را صدا زدم و کار ادامه پیدا کرد.

گاهی بچه‌ها به دعوایی که کرده بودند اشاره می‌کردند. حتی وسط بحث یکی‌شان گفت: زهرا جلوی در مدرسه که فلان اتفاق افتاد، تو می‌توانستی چنین کاری نکنی! جالب بود! بچه‌ها خیلی خوب به خودشان و رفتار قبل و پیشنهاد‌های فعلی‌شان مراجعه می‌کردند. من هم گاهی اجازه می‌دادم در مورد رفتارهایشان مکث کوتاهی داشته باشند. سعی کردیم راه‌حل‌های مفید جمع شوند.

زنگ تفریح که رسید، بچه‌ها خیلی ناراحت بودند. می‌گفتند چرا کلاس تمام شد! وقتی خواستم از احساسشان در مورد این کارگاه بگویند، همه می‌گفتند ما یادمان می‌رود و احتیاج داریم تکرار شود. می‌گفتند داشتن این جور کارگاه‌ها حق ماست و باید در مدرسه برای ما برگزار شود.

بعد از اتمام کار، با مدیر مدرسه صحبت کردم و قرار شد سه روز برای معلمان مدرسه کارگاه بگذارم.

خوشبختانه معلمان نیز آن را بسیار پویا دنبال می‌کردند. از معلمان خواستم تجربه بازخوردشان از دانش‌آموزان را برایشان بفرستند. جواب‌ها واقعاً خستگی را از تنم درآوردند.